

بقلم آقای دکتر ذبیح الله صفا

استاد دانشگاه تهران

حکمة المشرقیة

ومشرقیین ومغربیین در اصطلاح ابن سینا

-۲-

از مجموع اشارات ابوعلی که در شمارهٔ پیش آورده ایم چنین برمیآید که مراد از مشرقیین و مغربیین دو دسته از شارحان و پیروان حکمت مشاء اند نه صاحبان دو مکتب مختلف فلسفی. در کتاب حکمة المشرقیین ابوعلی سینا نیز همین حقیقت ملاحظه میشود. ابن سینا در شرح کتاب اتولوجیا منسوب بارسطو که جزئی از کتاب الانصاف اوست بارها تعقیب مباحثی را که ارتباط باموضوعات آن کتاب دارد به کتاب «الحکمة المشرقیة» احاله کرده است. مثلاً موضوع مربوط بتعبی که نفوس غیر مهذب بعد از مفارقت از جسم باید تحمل کنند تا قابل رجعت بعالم خود باشند و همچنین در باب ترحم بر مردگان و اینکه آن از جنس استمداد از فیض الهی بوسیله ادعیه است، خواننده را به مراجعه بکتاب حکمة المشرقیة دعوت کرده^۱ و همچنین است بحث در اینکه امکان چگونه از لوازم ماهیات است و آیا با اینحال در ابداع داخل میشود یا نه و بحث در این هر دو صورت را بکتاب حکمة المشرقیة ارجاع نموده است.^۲ بنا بر این معلوم می شود مطالب حکمة المشرقیة یا حکمة المشرقیین در اجزاء مختلف آن فی الواقع دنباله‌یی از همان مباحث موجود در فلسفه بود که تا عهد ابوعلی بر اثر بحثهای حکما و متکلمین اسلامی پدید آمده و در بعض موارد نیز با حکمت مشاء اختلافات و مباحثاتی و احیاناً اضافات و نظرهای تازه‌یی داشته است و از این رو نباید حدس نالینو را در مقاله خود راجع بحکمة المشرقیة ابوعلی باور داشت که گفته است: ۳ «با نشر بقیة قسمت‌های حکمة المشرقیة (یعنی قسمت‌های دیگر غیر از منطق آن که سال ۱۳۲۸ هجری در قاهره چاپ شده) می توانیم نظر دقیق تری نسبت بفکر فلسفی ابن سینا پیدا کنیم. اما ضرورت نباید انتظار داشته باشیم که با کشفیات غیر عادی به بی برسیم، زیرا گذشته از بعض مطالب و نکات خاص ظاهراً اختلاف حکمة المشرقیة با سایر کتب ابوعلی که مبتنی بر روش مشائی بود بیشتر در کیفیت طرح مطالب و توزیع مواد است و این وجه اختلاف در میان آنها بیش از اختلاف در مضمون و اساس مطالب می باشد و اگر در دو کتاب او که بیش از سایر کتب بطریق مشائی نزدیک و باروش ارسطو متقارب است یعنی شفا و نجات دقت کنیم سخنان ابوعلی در مقدمه حکمة المشرقیة بیشتر تأیید می شود، یعنی معلوم می گردد که ابن سینا در این کتاب کوشیده است آراء شخصی و انحرافات خود را از مذهب مشاء بنحو غیر صریحی بیاورد تا بر خوانندگان متعصب

۱- تفسیر کتاب اتولوجیا من الانصاف. مجموعة ارسطو عند المرجع ۱ ص ۴۳

۲- ایضا ص ۶۱ ۳- التراث الیونانی فی الحضارة الاسلامیه ص ۲۸۹-۲۹۰

مشائی بوضوح معلوم نباشد. با اینحال اگرچه منتظر نظرهای کاملاً جدیدی در کتاب حکمة - المشرقیه نمیتوانیم بود معیناً اگر این کتاب را برای بیان مذهب و روش فلسفی ابن سینا بیش از دو کتاب شفا و مختصر آن نجات اساس کار قرار دهیم بهتر خواهد بود زیرا از این راه فکر حقیقی این فیلسوف بزرگ نیکوتر و دقیق تر معلوم خواهد گردید. ذکر این نکته نیز لازم است که کتاب الاشارات والتنبیهاات را هم باید در همان ردیف قرار داد که سایر کتب شیخ را قرار می دهیم.^۱

در اینجایی بایست بقول شیخ در مقدمه منطق المشرقین در باب روشی که او در حکمة المشرقیه دارد اشاره شود، ولی پیش ازین کار خوبست اشاره دیگری را که وی در آغاز منطق شفا در این باب کرده است بیاوریم. شیخ گوید: غیر از این دو کتاب شفا واللواحق^۲ کتابی دیگر دارم درباره فلسفه شرقیه و در آن حقیقت فلسفه را بی آنکه رعایت شرکاء (یعنی مشائین) را کرده باشم بصراحت آورده ام و اگر در کتب دیگر خویش گناه از در مسامحه و اغماض در آمده و از شق عصای انبازان سر باز زده ام در این کتاب (حکمة المشرقیه) از اظهار خلاف با آنان ابا نکرده ام و هر کس بخواند بحقیقتی دور از تمجیح و تردید برسد، باید آن کتاب را بجوید و هر کس خواست حقیقت را بدون آنکه تعرضی در آن بشریکان شده باشد، دریابد. و توضیحات بسیار و تلویح بمسائلی را که اگر دانست از کتاب دیگری نیاز گردد - بخواند، براوست که از این کتاب (الشفا) استفاده کند. این مطالب را بیانات شیخ در مقدمه منطق حکمة المشرقیه بنحو بهتری روشن و قصد او را آشکار می کند. وی در این کتاب گفته است:

«همت منارا بر آن داشت که کلامی در آنچه اهل بحث در آن اختلاف کرده اند گرد آوریم و در آن توجه و میلی بمصیبت یا هوی یا عادت یا انس نکنیم و همچنین از مفارقت و خلافتی

۱ - در اینجایی مناسب نیست که قول راجر بکون Roger Bacon روحانی و فیلسوف معروف انگلیسی (۱۲۱۴ - ۱۲۹۴ میلادی) را از رساله‌یی که برای پاپ کلمانت چهارم نوشته است راجع بابوعلی نقل کنیم، (از مقاله مذکور نالینو ص ۲۲۷ از التراث الیونانی). وی گفته است: «ابن سینا یکی از بزرگترین مقلدین ارسطو و توضیح دهندگان مذهب او و مکمل فلسفه وی بحسب طاقت خویش است. او چنانکه در مقدمه کتاب شفا گفته سه کتاب در فلسفه تألیف کرده است، یکی از این سه کتاب بنا بر مذهب مشهور مشائین که بیروان ارسطو هستند نوشته شده، کتاب دیگر بر حسب حقیقت محض در فلسفه نگارش یافته و ابن سینا چنانکه خود گوید در این کتاب بی آنکه از طعن متعرضین بشترسد آن حقیقت خالص را اظهار کرده است. سومین کتاب را در اواخر ایام حیات خویش تألیف کرده و شرح مبادی و اسرار طبیعت و صناعت را در آن آورده، لیکن از این دو کتاب اخیر چیزی بنا نرسیده است.» مراد از این دو کتاب اخیر الحکمة المشرقیه و الاشارات والتنبیهاات است.

۲ - این کتاب اللواحق که شیخ یکی دو بار بدان اشاره کرده بنا بر آنچه خود در نظر داشت میبایست کتابی عظیم و حتی عظیمتر از کتاب الشفا و بمنزله شرحی بر آن کتاب باشد که معانی موجز آن را بسط دهد و فروع و اصولی را که در آنست استخراج و تکمیل کند و کسانی را که کتاب الشفا برای رفع مشکلاتشان کافی نباشد بکار آید و شیخ وعده داده بود که تألیف آنرا تا پایان حیات خود بتدریج ادامه دهد و هر قسمت را بتاریخ سالی که نوشته شود مؤرخ سازد.

تترسیم که متعلمین کتب یونانی بر اثر انسی که از روی جهل و قلت فهم بمطالب آنها یافته اند، نسبت به اظهار می کنند و یا از آن روی که در کتبی که برای عامه متفلسفه که دوستان مشائینند و گمان نمی برند که خداوند جز آنان کسی را هدایت کرده و از رحمت خویش غیر از ایشان را بر خوردار ساخته باشد یا این سخنان را از ما نشنیده اند، با ما از در عناد و خلاف در آیند. با آنکه بفضل سلف فاضل خود (ارسطو) معترفیم و میدانیم که او بدانچه دیگران از تمییز اقسام علوم در نیافته بودند در رسید و دانشهارا بسی بهتر از آنان ترتیب و نظم داد و در بسیاری از امور بادرک حق توفیق یافت و بر اصول صحیح و واقعی اکثر علوم مطلع شد و عامه مردم را از آنچه متقدمین و اهل بلاد او تبیین کرده بودند بیا گاه اندو این اقصی حد قدرت آدمی در تمییز مخلوط و تهذیب مفسد است که نخستین بار بدان اقدام کند و حق آن بود که آیندگان هر رخنه را که در بنای او یافتند ترمیم کنند و اصولی را که پدید آورده بود کامل سازند، اما هر کس که بعد از او (ارسطو) آمد نتوانست خود را از عهده آنچه از وی بارث بردیرون آرد و عمروی یاد فهم آنچه ارسطو نیک دریافته بود و یا در تعصب بر خطاهای وی گذشت و وقت او بسخن گذشتگان مشغول است و مهلتی برای مراجعه بعقل ندارد و اگر فرصتی بر او دست داد آنرا در راه افزایش بر گفتار پیشینیان و اصلاح یا تنقیح خطای آنان صرف نکرد.

«ولیکن ما هر چه را پیشینیان گفتند باسانی در آغاز تحصیل دریافتیم و بعید نیست که غیر از جهت یونانیان هم علمی به ما رسیده باشد و زمانی که ما بدین علم اشتغال یافتیم دوره آغاز جوانی بود و خداوند مدتی را که برای فهم سخنان پیشینیان لازم بود بر ما کوتاه کرد و آنگاه همه آنها را حرف بحرف با علمی که یونانیان منطق می نامند و شاید نزد مشرقیین نامی دیگر داشته باشد برابر نهادیم و آنچه را که با موازین این علم سازگار و یا با آن مغایر بود شناختیم و وجه حقیقی هر چیز را جستیم تا حق از باطل آشکار گشت.

«اما چون مشتغلین بعلم شدیم از مشائین یونانی پیروی میکردند شق عصا و مخالفت با جمهور را اینک ندانستیم و جانب آنان را گرفتیم و نسبت بمشائین که اولترین فرق یونانیان بودند تعصب ورزیدیم و آنچه را که ایشان اراده کرده لیکن بکنه آن نرسیده بودند و خردشان بدان راه نیافت تکمیل کردیم و از خطاهای آنان چشم پوشیدیم و برای آن وجه و مخرجی ترتیب دادیم، اگر چه بنا درستی آن آگاه بودیم و اگر در موردی اظهار مخالفت با آنان کردیم در مسائلی بود که صبر بر آن امکان نداشت، اما در بیشتر موارد آنرا در حجاب تغافل پوشیدیم. ازین مسائل بعضی بدرجه بی ازیقین تسلقی شده بودند که مردم در روز روشن شك می کردند و در آنها شك نداشتند و ازین روی کراهت داشتیم از اینکه جهال بر مخالفت ما با آنها آگاه شوند و بعضی از آنها در دقت در مرتبه بی بودند که عقول معاصران از درک آن عاجز بود و ما ناگزیر بودیم با آنان که چون چوبهای بی عقلند در این امر مدارا کنیم زیرا این

۱ - جای دیگر از منطق حکمة المشرقیین (ص ۵) گفته است: «علمی که آنرا آلات علوم دیگر میدانند بنا بر عادت اهل این زمان و این بلاد منطق نامیده می شود و شاید نزد دیگران بنامی دیگر خوانده شود، لیکن ما ترجیح میدهیم که او را بدین اسم مشهور بخوانیم.»

قوم تعمق در مسائل فلسفی را بدعت و مخالفت با مشهور را ضلالت می شمرند، چنانکه گویی بمنزله حنابله در حدیث اند^۱. اگر ما کسی را از آنان می یافتیم که راه رشاد بیمایند حقایقی را که دریافتیم برای اوروشن می کردیم، اما چون این قوم را در فهم معنی سخنان خود بر اه نیافتیم منفعتی را که در اظهار نفرت از آن استمداد می کردند تعویض کردیم و بجای آن مسائل دیگر را بیان داشتیم.

« از جمله مسائلی که در اظهار آن ضنت کردیم و از آن در گذشتیم حقیقتی مغفول عنه است که در صورت اظهار جز با تعصب بر گوینده آن تلقی نمی شود و از این روی در بسیاری از مسائل که در آن اطلاع کافی داشتیم طریق مساعدت گرفتیم و اگر در مطلبی که نخستین بار بر آن آگهی یافته بودیم بعد از مراجعه بر رأی خود و انتقاد در آن نسبت بدان شکی حاصل می کردیم آنرا بطریق تردید اظهار داشتیم. اما شما، ای یاران من، از حال مانیک آگاهید و از آغاز تا انجام آنرا می شناسید، و از مدتی که بین حکم اول و آخر ما موجود است مطلعید، و چون ما وضع خود را چنین یافتیم سزاوار است با کثر مطالبی که در آنها حکم کرده ایم اطمینان داشته باشیم مخصوصاً در موضوعاتی که اغراض بزرگ و اساسی هستند، دوست بار در آنها تحقیق و مطالعه را تجدید کردیم و چون وضع بدین نحو و قضیه بر این جمله است بهتر دانستیم کتابی ترتیب دهیم که جامع امهات علمی واقعی باشد که پس از دقت و تحقیق و فکر بسیار استنباط کرده ایم و دور از وجود حدس نبوده است.

« ما این کتاب را از آن جهت جمع کرده ایم که تنها خود از آن استفاده کنیم و مراد کسانی است که قائم مقام ما هستند و اما برای عامه کسانی که با حکمت سروکار دارند کتاب شفا را ترتیب داده ایم و آن خود برای آنان فوق حاجت و حاوی مطالب بسیار است و در کتاب اللواحق هم بزودی مطالبی بیشتر از آنچه دیده اند و برای ایشان لازم است خواهیم نوشت و بهر حال تنها از خداوند استعانت میجوئیم.»^۲

بعد از این مقدمه ابن سینا در تقسیم علوم سخن گفته^۳ و آنرا بر دو قسم کرده است: نخست علمی که در تمام ادوار مورد حاجت نیست بلکه در قسمتی از زمان بر سر کار است و بعد از میان می رود و یا آنکه حاجت بدان در برهه بی از زمان معدوم و بعد از آن موجود است. دوم آنکه در تمام ادوار بیک حال موجود است، یعنی احکام آن موقت و زائل و معتبر در زمان معین نیست و این علم حکمت است که خود اصول و فروعی دارد و ابوعلی گفته است که مادر حکمة المشرقية تنها با اصول علم متوجهیم و حاجتی بذکر فروع آن مانند طب و فلاحت و تنجیم و صنایع دیگر نداریم.

علوم اصلیه را هم بر دو قسمت کرده است یا علمی که در امور موجوده عالم و ما قبل عالم

۱- اشاره است بنظر حنابله نسبت باحادیث مشهور در عقاید و عبادات و معاملات که بزعم آنان غیر قابل تکذیب بلکه موجب یقین تام و مطلق است.

۲- منطق المشریین. چاپ قاهره سال ۱۳۲۸. ص ۲-۴

۳- ایضاً منطق المشریین ص ۵-۸

مورد حاجت و استفاده است و مقصود غائی از فرا گرفتن آنها رسیدن به آنهاست و آن عبارتست از علم بامور عالم و ماقبله و باآلت رسیدن بدین علوم است و آن علم منطبق است و ابوعلی میگوید با آنکه ممکن است این علم را برخی بشام دیگر بخوانند لیکن ما بنا بر عادت اهل زمان آنرا منطبق میگوئیم. علوم دیگر دو قسم است نظری و عملی. علوم نظری خود بر چهار قسم میشود بدین شرح که باراجع است باموری که وجودشان جز در ماده نیست و جز با ماده تعقل نمیشوند مثل انسانیت و در شمار همین دسته است اموری که ذهن در اولین نظر آنرا از ماده جدا تواند کرد لیکن ذهن ضرورتاً مجبور با انصراف از این تجویز خواهد بود و این معنی برای ماده حاصل نمیشود مگر آنکه معنی زائیدی بر آن باشد مانند سیاهی و سپیدی؛ یا مربوط باموری باشد که در بادی امر میتوان آنرا مجزا از ماده تصور کرد لیکن برای آنکه موجود و متکون باشد محتاج بماده است مثل اعداد؛ و باراجع است بامور مباین با ماده که چه در ذهن و چه در خارج نمیتواند مقارن باماده باشد مثل خالق اول؛ و یا موضوع آن معانی و اموری است که گاه مخالف با ماده است و گاه چنین نیست مثل وحدت و کثرت و کلی و جزئی و علت و معلول. باین طریق نوع دوم از علوم (یعنی علوم غیر آلی) بر چهار قسم میشود و عادت بر این جاری شده که علم اول را طبیعی و دوم را ریاضی و سوم را الهی و چهارم را کلی نامند، حکمت عملی را هم با بحث در موضوعات آن بچهار قسمت اخلاق و تدبیر منزل و تدبیر سیاست المدنیة و فن تشریح (الصناعة الشارعة) منقسم ساخته و آنگاه چنین گفته است:

«قصدها آن نیست که در این کتاب جمیع اقسام علم نظری و علم عملی را بیاوریم بلکه میخواهیم از اصناف علوم الهی و علم کلی و علم طبیعی و علم عملی مقداری را که برای طالب نجات لازم است مذکور داریم، اما علم ریاضی علمی نیست که در آن اختلاف وجود داشته باشد و اگر بخواهیم آن علم را ذکر کنیم آنچه را که در کتاب الشفا نوشته ایم خواهیم آورد و همچنین است حال اصناف علم عملی که در اینجا ذکر می‌کنیم از آن نخواهد رفت. و اینک شروع می‌کنیم به علم آلی که منطبق باشد...»^۱ و ازین پس بیست در منطق پرداخته و جز در بعضی موارد مطالب تازه بی اظهار نکرده و در طرز تنظیم و ذکر مطالب و اصطلاحات هم بین این کتاب و سایر کتب منطق شیخ اختلاف کلی موجود نیست.

چنانکه قبلاً گفتیم اجزائی از کتاب حکمة المشرقیة موجود است و از آن جمله تنها قسمت منطق بطبیع رسیده است و چون مابقی اجزاء هنوز چاپ نشده و بنظر نرسیده است نمیتوان در اینکه واقعاً از حکمة المشرقیة است یا نه حکم کرد و چگونگی مطالب آنها و نظرهای جدید شیخ را در آنها مورد مطالعه قرار داد، ولی باقیاس بمنطق المشرقیین بحدس میتوان گفت که اولاً خلاف آنچه بعضی پنداشته‌اند این کتاب در فلسفه اشراق یا مسائل عرفانی نیست و ثانیباً مانند کتب بزرگ دیگر شیخ شامل همه اجزاء فلسفه است و علاوه بر مسائل مقبول از فلسفه مشاء حاوی نظرهای جدید از اوست که یا از نظر ارسطو و پیروان او مستور مانده و یا مشتاقین گفته ولی در اظهار آن راه خطا پیموده بودند و در حقیقت مطالب این کتاب دنباله معارضاتی بود که مشرقیین نسبت بمغربیین و خاصه اسکندرانیین در مسائل مختلف فلسفه ارسطو داشتند و همچنین حاوی زیاداتی که برای فیلسوف بزرگ اسلامی بر نظرها و دریافتهای ارسطو دست داده بود. پایان